

نقش نخبگان چندگانه در انقلاب مشروطه ایران

محمد یزدانی نسب^۱

دکتری بررسی مسائل اجتماعی ایران
دانشگاه شهید بهشتی

لیلا اسدnezhad^۲

کارشناس ارشد پژوهش علوم اجتماعی
دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: اسفند ۱۳۹۵، تاریخ پذیرش: تیر ۱۳۹۶)

چکیده

تبیین عاملیت محور با تأکید بر نخبگان، یکی از مهم‌ترین رویکردهای تبیین در علوم اجتماعی است. هرچند بسیاری از مطالعات نخبه محور صرفاً به نخبگان توجه دارند و ساختارها را نادیده می‌گیرند، در این پژوهش نه تنها نخبگان جدای از ساختار نیستند، بلکه مخلوق ساختار بوده بر ساختار تأثیرگذار خواهند بود. در پژوهش حاضر، سعی شده است انقلاب مشروطه ایران با این رویکرد نظری تبیین شود. نقش نخبگان چندگانه و صورت‌بندی آنان بر مبنای منابع قدرت اقتصادی، ایدئولوژیک، سیاسی و نظامی و سازمان نخبگان که هر دو ناشی از توان ساختاری حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است، بررسی شده است. در جریان انقلاب مشروطه پنج نوع نخبه، شامل روحانیان، روشنفکران، تجار و بازرگانان، زمین‌داران بزرگ و نخبگان حاکم، شناسایی و رابطه آنان بر اساس پیوستار تضاد تعیین شده است. در نهایت صورت‌بندی نخبگان در آستانه مشروطه و در طول مجلس اول و دوم، ارائه و مناسبات آنان در این دو برهه بیان شده است.

واژگان کلیدی: انقلاب مشروطه ایران، نخبگان، ساختار، قدرت، تضاد نخبگان.

۱. آدرس الکترونیکی: m.yazdani.n@gmail.com

۲. آدرس الکترونیکی: leilaasadnezhad@gmail.com

مقدمه

در تبیین تحولات اجتماعی، فارغ از هر رویکرد نظری، می‌توان دو دسته تبیین را از یکدیگر بازشناخت: تبیین‌های ساختارمحور و عاملیت‌محور (بشیریه ۱۳۸۴؛ نورالدین ۲۰۱۱؛ ازغندی ۱۳۷۹). در نظریه‌های ساختاری به زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مثل رشد اقتصادی، شهرنشینی، ارتباطات و آموزش، پرداخته می‌شود؛ ولی نظریه‌های عاملیت‌محور به نقش آگاهانه نیروها و کارگزاران اجتماعی و سیاسی و مبارزات اجتماعی، سیاسی و طبقاتی آن‌ها توجه دارد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۵-۲۴). تحلیل‌های عاملیت‌محور، ترقی و تعالی یا سقوط و فروپاشی هر کشور را به نقش نخبگان، وابسته می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۵: ۱۷۰).

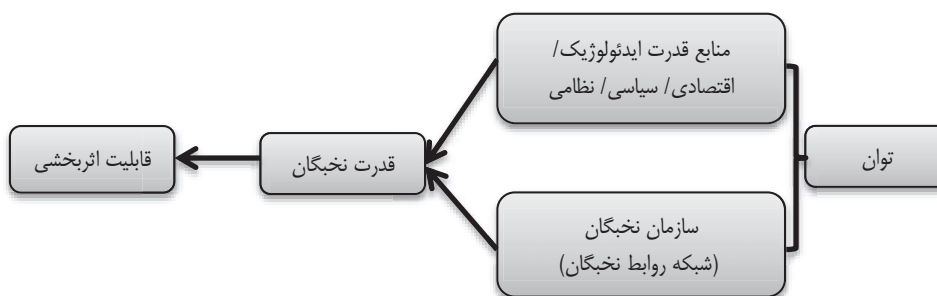
لاچمن (۲۰۰۰)، به درستی معتقد است که تمام افراد به یک اندازه قادر به تغییر نیستند. بیشتر افراد در بسیاری از مواقع، چنان در داخل ساختار اجتماعی قرار دارند که اساساً نمی‌توانند روابط خود با دیگر عاملان اجتماعی را به چالش بکشند. تغییرات ساختاری فقط بر اساس وضعیت عاملان تغییر در مقایسه با دیگر عاملان قابل‌پیش‌بینی و تحلیل است (لاچمن، ۲۰۰۰: ۸).

سؤالی که می‌توان در برابر تبیین‌های ساختارمحور طرح کرد این است که ساختارها چگونه به تغییرات ساختاری منجر می‌شوند؟ چگونه یک ساختار خود را تغییر می‌دهد؟ ما معتقدیم پاسخ به این سؤال در عاملیت نخبگان نهفته است؛ بنابراین در پژوهش حاضر، تبیین عاملیت‌محور، تبیینی غیرساختاری نیست و ساختارها را نادیده نمی‌گیرد؛ زنجیره تغییرات مداوم با نخبگان شروع می‌شود، نه با طبقه یا افراد. به تعبیر لاچمن (۲۰۰۰)، این تضاد نخبگان است که هر انتقال و تغییری را هدایت می‌کند (لاچمن، ۲۰۰۰: ۹).

این موضوع نظری برای بررسی انقلاب مشروطه نیز صادق به نظر می‌رسد؛ طوری که برخی از صاحب‌نظران (مانند ازغندی، ۱۳۷۹ و زونیس، ۱۹۷۱) بر این باور هستند که شناسایی ساختار جامعه سیاسی معاصر ایران، بدون آگاهی از خصوصیات کمی و کیفی «گروه نخبه» امکان‌پذیر نخواهد بود. زونیس (۱۹۷۱)، در مورد ایران می‌نویسد: «حکومت در ایران به صورت تاریخی، از نخبگان، توسط نخبگان و برای نخبگان بوده است» (زونیس، ۱۹۷۱: ۱۳۳). بر اساس موارد یادشده، هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی نقش نخبگان چندگانه در انقلاب مشروطه است.

چارچوب نظری پژوهش

نخبه، فرد یا گروهی از افراد است که ظرفیت به کارگیری منابع (نه لزوماً تملک منابع) قدرت را داشته باشد و کنش او پیامد اجتماعی منظم و مستمر در سطح کلان و در طول زمان داشته باشد. منظور از منابع قدرت، منابع چهارگانه قدرت مایکل مان (۲۰۱۲)، یعنی منابع ایدئولوژیک، سیاسی، نظامی و اقتصادی است. دارا بودن این منابع لزوماً آن فرد یا گروه را ذیل مفهوم «نخبه» نمی‌گنجاند؛ بلکه مهم «ظرفیت» به کارگیری آن منابع است. این ظرفیت به «سازمان نخبگان» وابسته است؛ یعنی شبکه روابط نخبگان. این تعریف از سه جهت با تعریف‌های غالب از نخبگان تفاوت دارد: نخست، داشتن منابع لزوماً باعث نخبه-بودن نخواهد بود؛ فرد بسیار ثروتمند منفردی را در یک جامعه در نظر بگیرید، این فرد با اینکه دارای منبع اقتصادی است، ولی به دلیل نداشتن شبکه روابط منسجم با هم‌قطاران خود نمی‌تواند کنش مستمر و منظم در سطح کلان داشته باشد؛ بنابراین صرف داشتن منابع نمی‌تواند به کنش تأثیرگذار مستمر منجر شود؛ مانند دهقانان ثروتمند فرانسه قرن هجدهم (سی، ۲۰۰۴). دوم، پویایی این تعریف است؛ از آن جهت که فرد یا گروهی می‌تواند در یک زمان نخبه باشد و در زمان دیگری نخبه نباشد. این وضعیت وابسته به توانی است که ساختار به نخبه می‌دهد. سومین و مهم‌ترین تفاوت، وابستگی متقابل بین نخبگان و ساختارها است. نخبگان مخلوق ساختارها هستند و بر ساختار تأثیر می‌گذارند. این وابستگی چگونه قابل توضیح است؟ برای پاسخ به این سؤال باید به منابع چهارگانه قدرت رجوع کرد. منابع چهارگانه و سازمان نخبگان، ناشی از توانی است که ساختار در خود دارد. این دقیقاً نقطه اتصال ساختار و نخبگان است. این رویکرد را می‌توان با شکل ۱، نشان داد.



شکل ۱: چارچوب نظری پژوهش

ساختار، کلیتی اجتماعی، شامل سه بُعد نهادی، رابطه‌ای و توزیعی است (برناردی و همکاران، ۲۰۱۱). منظور از بُعد نهادی، قواعد و رویه‌های رسمی (قانونی) و غیررسمی (هنجار) است (لین، ۲۰۰۱، برناردی و همکاران، ۲۰۱۱، چلبی، ۱۳۹۳). بُعد رابطه‌ای شامل روابط اجتماعی بین کنشگران فردی و جمعی و بُعد توزیعی مربوط به توزیع منابع ارزشمند و شامل سه زیرمجموعه قواعد توزیع، روابط توزیع و داشته‌ها است. در کنار این سه بُعد می‌توان جامعه را به لحاظ موضوعی در چهار حوزه ساختاری موضوعی تفکیک کرد: حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که هر یک شامل هر سه بُعد یادشده هستند؛ یعنی می‌توان هر سه بُعد ساختار را در هر یک از این حوزه‌ها مدنظر قرار داد. تأکید می‌شود که این ابعاد و حوزه‌ها در دنیای واقع، متداخل و به هم وابسته هستند؛ هرچند در برخی مواقع نسبت به یکدیگر استقلال نسبی داشته و مناسبات و قواعد درونی خاص خود را دارند. در سطح کلان و در هر مورد تجربی، ماهیت و ویژگی‌های ابعاد سه‌گانه، میزان توان ساختاری را تعیین می‌کنند و در نهایت در هر حوزه ساختاری موجب خلق نخبه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌شوند؛ در این صورت، صورت‌بندی نخبگان هر جامعه به توان و تفکیک ساختارها وابسته خواهد بود. برای مثال، بسته به تفکیک ساختاری یک جامعه، در یک سرطیف، فقط یک گروه نخبه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است، مانند شوروی دوره استالین و در سر دیگر طیف در کشورهای مردم‌سالار مبتنی بر بازار آزاد، این چهار نوع نخبه در عین وابستگی، جدای از هم هستند.

بنابراین، نخبه از ساختار برآمده و دارای ویژگی‌های ساختاری را است؛ یعنی می‌توان با بررسی و تحلیل نخبه، ویژگی‌های ساختاری را نیز شناسایی کرد؛ به عبارت دیگر هر ساختار، نخبه خاص خود را تعریف می‌کند و بنابراین جامعه، نخبه غیرساختاری ندارد. هر نخبه از دل یک ساختار بیرون آمده است و آن ساختار تعیین می‌کند که چه کسی نخبه باشد و چه کسی نباشد؛ همچنین رابطه ساختار و نخبه دوطرفه است. نخبه می‌تواند ساختار خود را بازتولید کرده، اصلاح کند و یا تغییر دهد. با در نظر گرفتن توان ساختاری، فرد یا گروهی می‌تواند در حال نخبه‌شدن باشد؛ همچنین لزوماً این گونه نیست که یک ساختار، نخبه مؤید خود را ایجاد کند؛ در طول زمان و هم‌زمان با اینکه یک ساختار در حال تولید

نخبه خود است، ممکن است نخبه مخالف خود^۱ را نیز خلق کند. این رویکرد به چند دلیل، تعریفی پویاتر و جامع تر است: نخست اینکه کنش نخبه در طول زمان مورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ دوم، فرایند «نخبه‌شدن» همواره وجود دارد. این فرایند هرگز از حرکت باز نمی‌ایستد و هر ساختاری در هر زمان در حال شکل‌دادن نخبه مؤید و مخالف خود است؛ از طرفی این تعریف، زمینه‌مند است؛ به این معنا که می‌توان بر مبنای ساختارها و زیرساختارهای موجود در هر جامعه، نخبگان آن جامعه را تشخیص داد. اما روابط و صورت‌بندی نخبگان چگونه قابل توضیح است؟ ویژگی اجتناب‌ناپذیر و دائمی زندگی اجتماعی، تضاد است و مناسبات گروه‌های نخبگان بر این اساس تعیین می‌شود. فارغ از شکل تضاد که می‌تواند پنهان یا آشکار، خشونت‌بار یا آرام و یا به شکل حذف یا رقابت باشد، این رویکرد، «تضاد» را مفهومی ثابت در نظر نگرفته و «انواع» و «شدت» مختلف برای آن در نظر گرفته است. شکل ۲، «نوع» و «شدت» تضاد را نشان می‌دهد.



شکل ۲: پیوستار انواع رابطه نخبگان بر اساس نوع و شدت تضاد

تضاد ایدئولوژیک در سر طیف، تضادی وجودشناختی بوده و نزاع بر سر اصول اساسی است. در این نوع تضاد، ممکن است وجود یک گروه نخبه منوط به نبودن گروه دیگر باشد. معمولاً این نوع تضاد غیرقابل مذاکره و چانه‌زنی است؛ به همین دلیل شدت آن معمولاً بیش از تضاد منافع است. این نوع به آنچه کوزر، تضاد غیرواقعی گرایانه می‌نامد نزدیک است. این نوع تضاد، تضاد منافع را نیز در برمی‌گیرد؛ اما منشأ تضاد، ایدئولوژی است؛ همچنین این نوع تضاد بیشتر از دیگر انواع، موجب نابرابری بیرونی (اسمی) می‌شود. تضاد منافع در کار بیشتر اندیشمندان با برچسب‌های مختلف به کار رفته است؛ از جمله

1. Counter Elite

واقع‌گرایانه (کوزر)، ابزاری (زیمل) یا تضاد منافع اقتصادی (مارکس و مارکسیست‌ها) (ترنر، ۱۳۹۳) در دنیای واقع به‌راحتی نمی‌توان این دو نوع تضاد را تفکیک کرد؛ ولی تفکیک نظری به تحلیل کمک خواهد کرد. ائتلاف نوع سوم تضاد است. در این نوع تضاد، ممکن است دو یا چند گروه نخبه برای رسیدن به هدف مشترک و موقت در برابر گروه نخبه سومی ائتلاف کنند. یا اینکه قدرت برابر دو طرف، اجازه ادامه تضاد را به‌طور موقت ندهد. مهم‌ترین ویژگی این نوع تضاد، موقتی بودن آن است. پس از رسیدن به هدف اولیه، احتمال اینکه ائتلاف از هم پاشد زیاد است. حالت توافق، پایدارتر از ائتلاف است. در این حالت، منافع مشترک بین گروه‌های نخبه متضاد برجسته شده و اختلافات کمرنگ می‌شود؛ ولی همچنان تضاد بین گروه‌ها با شدت کم وجود دارد. حالت نهایی، وفاق است؛ وفاقی که به لحاظ منطقی می‌تواند ناشی از دو حالت باشد: حالت نخست، تضاد شدید بین نخبگان که در گذشته وجود داشته و به حذف دیگر گروه‌های نخبگی توسط گروه نخبه مسلط کنونی، منجر شده است؛ در این حالت نخبگان درون این گروه با یکدیگر وفاق دارند و حالت دوم، ساختارهای جامعه مستعد خلق یک گروه نخبه بوده است. در حالت وفاق، تمام منابع قدرت (ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی، نظامی) در دست یک گروه (عمدتاً نخبگان حاکم) متمرکز است و گروه‌های دیگر سهمی از آن ندارند. به زبانی دیگر، در این جوامع یا نخبگانی وجود ندارند که در برابر نخبگان حاکم بایستند یا اینکه آن‌قدر ضعیف هستند که عملاً توان مقابله با نخبگان حاکم را ندارند.

منابع چهارگانه ایدئولوژیک، اقتصادی، سیاسی و نظامی تعیین‌کننده نوع و شدت تضاد است. مناسبات گروه‌های نخبگان بر مبنای این چهار منبع قدرت شکل می‌گیرد. همان‌طور که در بررسی مفهوم نخبه گفته شد، قدرت و سازمان نخبگان، تعیین‌کننده میزان اثربخشی مداوم و مستمر است. هرچند در اینجانب منابع چهارگانه تفکیک شده‌اند، اما در دنیای واقع، گروه‌های نخبگان مقداری از هر یک از منابع بالا را در اختیار دارند. عموماً نخبگان حاکم منابع سیاسی و نظامی را در اختیار دارند؛ هرچند دارای منابع اقتصادی و ایدئولوژیک نیز هستند، اما میزان آن وابسته به زمینه تجربی است.

روش پژوهش و شاخص‌سازی مفاهیم

روش این پژوهش کیفی، تاریخی، موردی و مقطعی است. مورد مطالعه، انقلاب مشروطه

ایران و مقطع زمانی آن از آستانه انقلاب مشروطه تا مجلس دوم است. برای بررسی ویژگی‌های ساختار سیاسی شاخص‌های منبع مشروعیت، نحوه دسترسی به قدرت، محدودیت افقی (تقسیم قدرت در بالا) و محدودیت عمودی (رابطه حاکمیت با جامعه) (وندن بوش، ۲۰۱۳؛ اسکایننگ ۲۰۰۶) بررسی می‌شود.

ساختار اقتصادی به شیوه تولید، بازتولید، توزیع کالا و خدمات اشاره دارد. در این مطالعه، ساختار اقتصادی به مثابه «نظام اقتصادی» مورد توجه است و شش شاخص عمده‌ای که هولسوفسکی (۱۹۷۷)، به عنوان معیار طبقه‌بندی و تعریف نظام‌های اقتصادی به کار برده است (آلیگیکا و تارکو، ۲۰۱۲)، با اعمال برخی تغییرات، استفاده خواهد شد. این شش شاخص عبارت‌اند از: وضعیت حقوق مالکیت؛ نوع مالکیت ابزار تولید؛ روش کنترل ابزار تولید؛ تحرک نیروی کار؛ رابطه بین نیروی کار و مالکان سرمایه؛ تخصیص منابع و مداخله حکومت.

ساختار فرهنگی به محتوا و ماهیت نظام فکری و ارزشی جامعه و گروه‌های درون آن توجه دارد و ساختار اجتماعی به شبکه روابط درون گروهی و بین گروهی مربوط می‌شود. آنچه ذیل ساختار فرهنگی مورد توجه قرار خواهد گرفت، نظام فکری و ارزشی (ارزش-هنجار) کل جامعه و گروه‌های فرهنگی (برخی گروه‌های قومی و مذهبی) و انواع گروه‌بندی‌های اجتماعی (قدرت‌مرزهای گروهی، قدرت‌مرز کل جامعه، محل فشار ناشی از نظام فکری و ارزشی) (هارتمن و گرتیس، ۲۰۰۵) ناشی از این نظام‌های فکری و ارزشی و همچنین نحوه تعامل درون گروهی و بین گروهی است منشأ ارتباط گروه‌های فرهنگی، نظام فکری و ارزشی است. آنچه ذیل ساختار اجتماعی بررسی می‌شود، سازمان اجتماعی کل جامعه و گروه‌های اجتماعی و نحوه تعامل این گروه‌ها است. منشأ ارتباط گروه‌های اجتماعی، سازمان اجتماعی خواهد بود.

علاوه بر ساختارهای داخلی، ساختار بیرونی نیز بر صورت‌بندی نخبگان تأثیرگذار است که در این مطالعه به آن توجه شده است. منظور از ساختار بیرونی، روابط بین جوامع است (ترنر، ۲۰۱۰).

انقلاب مشروطه ایران

۱. ساختار سیاسی در آستانه مشروطه

در رابطه با ساختار سیاسی در دوران قاجار، نظرهای متعددی وجود دارد. یک سری از اندیشمندان و پژوهشگران بر «استبداد شرقی» تأکید دارند و برخی با تأیید وجود استبداد در مورد میزان آن اتفاق نظر ندارند. ادعای این نوشتار نیز مبتنی بر رویکرد دوم است؛ ما معتقدیم علی‌رغم وجود حکومتی استبدادی در دوران قاجار، میزان آن در حدی نبوده است که طرفداران رویکرد استبداد شرقی بر آن تأکید دارند. می‌توان گفت: نظام سیاسی آستانه مشروطیت نظام «پادشاهی استبدادی ضعیف» بوده است. در ادامه این موضوع بررسی می‌شود.

منبع مشروعیت رژیم پادشاهی ناشی از داشتن «ذات خدادادی، حق تاریخی یا دینی» (کی‌لیتس، ۲۰۱۳: ۴۴-۳۹) یا اعتقادات دینی (لیندهولم، ۱۹۹۴: ۸) است؛ اما رژیم قاجار هیچ‌یک از این منابع مشروعیت را نداشت زیرا «استقرار دودمان قاجار در ایران از لحاظ تقویمی مصادف شد با قدرت گرفتن «مذهب اصولی» ... [بنابراین] شاه صرفاً یک مقلد ساده [بود] (الگار، ۱۳۸۴: ۲۸۶-۲۸۵). طبق روایت شیعه و به‌خصوص مذهب اصولی از حکومت، بعد از پیغمبر، «جانشینان او از طریق ارتباط با منبع فیض نبوت» صلاحیت حکومت داشتند و حکومت «غیرامام، حکومتی غاصب و ظالم است» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۵۶)؛ بنابراین حکومت قاجار، حق دینی یا خدادادی برای حکومت نداشت. آبراهامیان (۱۳۷۷)، نیز معتقد است «قاجاریان ... مشروعیت ایدئولوژیکی ناچیزی داشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۳).

«انتخاب توسط نهادهای عقلانی-قانونی» و «کارایی و عملکرد در راستای خیر عمومی» (کی‌لیتس ۲۰۱۳: ۴۴-۳۹) از دیگر سازوکارهای کسب مشروعیت است. در دوران قاجار نهادهای عقلانی-قانونی وجود نداشت؛ بنابراین رژیم سیاسی قاجار از این نوع مشروعیت نیز محروم بود. در مورد کارایی و عملکرد در راستای خیر عمومی در زمان حاکمیت قاجار و به‌خصوص اواخر این دوران، نارضایتی، هم به دلیل تعاملات با کشورهای غربی و قراردادهای یک‌طرفه و هم به‌واسطه وضعیت نابسامان اقتصادی و امنیت داخلی، افزایش یافته بود. پیش از تحقق مشروطه، وقتی «ناظم‌الاسلام» انجمن مخفی تشکیل می‌دهد برای حضار وضعیت داخلی را «بسیار اسفناک» توصیف می‌کند (کرمانی، ۱۳۷۱: ۱۶۳). آدمیت

(۱۹۸۵)، نیز کلیت وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سال‌های منتهی به مشروطیت را این‌گونه توصیف می‌کند:

دولت با شدت بحران مالی و سیاسی تازه‌ای روبه‌رو گشت. همان اندازه که قرضه‌های خارجی بر نفوذ اقتصادی و سیاسی کشورهای استعماری افزود- روح ناسیونالیسم را برانگیزاند. همان اندازه که دولت در اجرای نقشه‌های «رפורم مالی» فروماند و به ورشکستگی تهدید گردید- از قدرت و اعتبار سیاسی‌اش کاسته شد (آدمیت، ۱۹۸۵: ۴). یکی دیگر از منابع مشروعیت، نحوه ارتباط با کشورهای خارجی است. وبر معتقد است «هر چه قدرتمندان بتوانند احساس منزلت و موفقیت بیشتری در روابط با جوامع خارجی ایجاد کنند، رهبران مشروع‌تر خواهند بود» (ترنر، ۱۳۹۳: ۲۷۴-۲۷۳)، در دوران قاجار، به‌خصوص آستانه مشروطیت، این منبع مشروعیت نیز به کلی آسیب دیده بود. کسروی (۱۳۶۳)، در این باره می‌نویسد: «وضعیت به‌گونه‌ای بود که از هر سو هر کسی اراده می‌کرد بر سرزمین ایران می‌تاخت» (کسروی، ۱۳۶۳: ۵۵۲-۵۵۱)؛ بنابراین پادشاهی استبدادی ضعیف قاجار در آستانه مشروطیت دارای مشروعیت بالایی نبود.

در رابطه با شاخص‌های محدودیت افقی و عمودی، هرچند هیچ‌گونه تقسیم قدرتی در درون رژیم سیاسی (محدودیت افقی) وجود نداشت، ولی با توجه به ضعف حاکمیت (ضعف اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی)، محدودیت‌های عمودی وجود داشت. در سال‌های منتهی به مشروطه و با قدرت‌گرفتن بیش از پیش روحانیت به‌واسطه رویدادهایی از قبیل واقعه رژی یا تحریم تنباکو در عصر ناصری (آدمیت، ۱۹۸۵: ۴۴، آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۹۷) و جنگ ایران و روس در دوره فتحعلی‌شاه که به بسیج مردم علیه لشکرکشی‌های روس به پشتیبانی و حمایت روحانیون منجر شد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۹۷) و همچنین وجود محاکم عدلیه در ایران که قضاوت را به دست روحانیون سپرده بود (دولت‌آبادی: ۴۴-۵۱، به نقل از آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۶۱، آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۹۷، الگار، ۱۳۸۴: ۲۸۸-۲۸۷، آفاری، ۱۳۸۵: ۸۲)، قدرت بین دربار و روحانیت تقسیم شده بود و هر یک حوزه خاص خود را داشت و در بسیاری مواقع تداخلی بین این دو نهاد قدرت پیش نمی‌آمد. در همین زمینه کسروی (۱۳۶۳) می‌نویسد: سال‌ها در ایران یک «حکومت عرفی» و یک «شریعت» با هم بوده و دو دستگاه با هم به سر برده بود (کسروی، ۱۳۶۳: ۳۱۰-۳۰۹). همچنین آجودانی (۱۳۸۲)، می‌نویسد: «تقسیم قدرت اجتماعی دو سو داشت:

یا در حیطه اقتدار دین بود یا در حیطه اقتدار سلطنت» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۶۵). بنابراین هرچند روحانیت به عنوان یک نهاد، در درون نظام سیاسی جایی نداشت، ولی با توجه به تلقی اش از حکومت و همچنین قدرتی که در سال‌های منتهی به مشروطه کسب کرده بود، قدرتی موازی در برابر حاکمیت تلقی می‌شد.

آبراهامیان در همین مورد می‌نویسد:

شاهان قاجار، ظل‌الله‌هایی بودند که حوزه اقتدارشان فقط به پایتخت محدود می‌شد؛ ... رهبران بزرگ مذهبی آن‌ها را غاصبان حاکمیت خداوندی می‌دانستند؛ حاکمانی که ... ابزاری برای اجرای تصمیمات نداشتند؛ شاهنشاهانی که بر خلاف ادعای خود، بر شاهان دیگری حکم نمی‌راندند؛ بلکه با صلاح‌دید و به‌وسیله «شاهان کوچکی» مانند روسای قبایل، بزرگان محلی و رهبران مذهبی حکومت می‌کردند. پس از لحاظ نظری این شاهان، قادر مطلق، ولی در واقع از جنبه سیاسی ناتوان بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۲).

کدی (۱۳۸۱) و عبداللهیان (۱۳۹۲) نیز با آبراهامیان هم‌داستان هستند که حکومت مرکزی، علی‌رغم قدرت به‌ظاهر خودکامه‌اش در برابر اشراف و بزرگان، خان‌های ایلات و شخصیت‌های مذهبی (علما) محدودیت داشت.

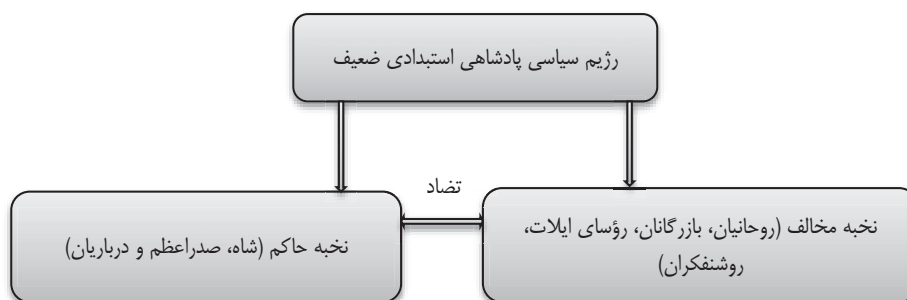
جمع‌بندی: نخبگان حاکم

در رژیم سیاسی پادشاهی استبدادی ضعیف قاجار، نخبگان حاکم شامل شخص شاه، صدراعظم، ولیعهد و درباریان است. در میان نخبگان حاکم، شخص شاه تمام قدرت را در قبضه دارد؛ بنابراین ساختار سیاسی موجب انحصار قدرت سیاسی، نظامی و تا حدود زیادی اقتصادی در دستان شخص شاه می‌شود. با توجه به داشتن منابع قدرت یادشده، قابلیت اثربخشی شاه نسبت به دیگر نخبگان حاکم بسیار بالا است و قابلیت اثربخشی نخبگان حاکم دیگر (به جز شاه) بسیار پایین و محدود به حوزه فعالیت خود و نسبت به زیردستان مستقیم خود است. سازمان نخبگان حاکم از دیگر عواملی که باید مورد توجه قرار گیرد، با توجه به بوروکراسی ضعیف و نبود راه‌های ارتباطی مناسب، ارتباط مستمر و سریع بین نخبگان حاکم برقرار نمی‌شد. مهم‌تر از آن، در حوزه سیاسی رابطه کاملاً دلبخواهی و از بالا به پایین وجود داشت که در رأس آن شخص شاه و پس از آن صدراعظم قرار گرفته بود؛ بنابراین رابطه کاملاً یک‌سویه، تحکمی و از بالا بوده و این نوع رابطه در همه جای

کشور پراکنده بود؛ یعنی همان موقعیتی که شاه در مرکز داشت، حاکمان مناطق در منطقه تحت امر خود داشتند. ویژگی دیگر شبکه روابط نخبگان حاکم دوران قاجار، ویژگی افرادی است که به عنوان نخبه حاکم شناخته می‌شوند (ویژگی گره‌ها در تحلیل شبکه). دو معیار، انتصاب حاکمان مناطق مختلف را تعیین می‌کرد: نخست، دودمان؛ بسیاری از مناصب دولتی به شاهزادگان قاجار اعطا می‌شد و همواره میان این شاهزادگان برای نزدیکی به منشأ قدرت، یعنی شخص شاه، رقابت وجود داشت و از هر ابزاری استفاده می‌شد و دوم، فروش مناصب، باج و رشوه؛ برخی از مناصب حکومتی به فروش می‌رفت یا از طریق باج و رشوه واگذار می‌شد. «حکومت‌های محلی هر سال به بالاترین پیشنهاددهنده فروخته می‌شد» (کدی؛ ۱۹۵۰: ۴-۷، به نقل از عیسوی، ۱۳۶۹: ۸۱). این نوع نظام سیاسی، منجر شده بود شبکه روابط نخبگان کاملاً سلسله‌مراتبی باشد و همه درصدد نزدیکی به شخص شاه باشند که خود باعث تقویت قدرت شاه در حوزه سیاسی نسبت به دیگر نخبگان حاکم می‌شد.

در اینجا وضعیت نظام سیاسی در درون کلیت جامعه و تأثیر آن بر قابلیت اثربخشی نخبگان حاکم نیز بررسی می‌شود. همان‌طور که ذکر شد، منابع قدرت می‌تواند اقتصادی، سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک باشد. رژیم سیاسی قاجار انحصار قدرت نظامی را در اختیار داشت؛ اما این قدرت، هم به لحاظ سازمان‌دهی و هم به لحاظ تجهیزات نظامی و نیروی نظامی متخصص، آنقدر قوی نبود که بتواند گروه‌های دیگر را سرکوب کند. در برابر کشورهای خارجی، این علما بودند که بسیج نیروی نظامی را بر عهده گرفتند. از طرفی قدرت اقتصادی حکومت نیز بسیار کم بود. دریافت وام‌های خارجی، فروش زمین‌های دولتی، دادن زمین‌های دولتی به عنوان تیول به نظامیان و نظام مالیاتی ضعیف که اغلب به مقاطعه ختم می‌شد، همه نشان‌دهنده ضعف اقتصادی دولت است. این دو ضعف خود به کاهش قدرت چانه‌زنی دولت در برابر گروه‌های داخلی و کشورهای خارجی منجر شده بود؛ یعنی قدرت سیاسی بسیار کم! نمونه ضعف آن در داخل، سیاست «تفرقه‌اندازی» و در خارج، دادن امتیازات و پذیرش معاهده‌های نابرابر بود. نیازی به گفتن نیست که رژیم سیاسی منبع ایدئولوژیکی قابل‌اتکایی نیز در اختیار نداشت؛ چراکه مهم‌ترین منبع ایدئولوژیکی، یعنی حمایت علما (علمای مورد پذیرش عموم مردم نه علمای درباری) در آستانه مشروطیت به حداقل میزان خود رسیده بود؛ بنابراین نخبگان حاکم در آستانه

مشروطیت به شدت ضعیف شده بودند. در طرف مقابل، وضعیت نابسامان اقتصادی، معاهده‌های نابرابر، عدم مشروعیت و در کل عدم کارایی برای جامعه، به برآمدن و قدرت گرفتن بیشتر دیگر گروه‌های نخبه، از جمله علما، بازرگانان، رؤسای ایلات و روشنفکران منجر شد؛ بنابراین ساختار سیاسی که در رأس آن نخبگان حاکم قرار داشتند، به واسطه ضعف مالی، نظامی، ایدئولوژیک و سیاسی و شبکه روابط سست درون آنان، به قدرت گرفتن نخبگان فرهنگی (علما و روشنفکران)، نخبگان اجتماعی (رؤسای ایلات) و نخبگان اقتصادی (بازرگانان) منجر شده و موجب ورود آنان به عرصه سیاسی شد.



شکل ۳: نخبگان سیاسی و رابطه آنان

با مشاهده ضعف در قدرت نخبگان حاکم، دیگر گروه‌های نخبه درصدد مقابله با قدرت نخبگان حاکم برآمدند. تضاد روحانیان و روشنفکران با نخبگان حاکم در درجه نخست تضاد ایدئولوژیک بود و تضاد بازرگانان، تجار و رؤسای ایلات بیشتر تضاد منافع بود.

۲. ساختار اقتصادی در آستانه مشروطه

مهم‌ترین شیوه تولیدی اقتصاد دوران قاجار، به خصوص قبل از ورود گسترده غرب به ایران از نیمه دوم قرن ۱۹، کشاورزی معیشتی بود. بعد از ورود غرب، کم‌کم کشاورزی معیشتی به سمت کشاورزی تجاری پیش رفت؛ هرچند در بسیاری از بخش‌های کشور همچنان کشاورزی معیشتی غالب بود (براهامیان، ۱۳۷۷) ویژگی‌های طبیعی ایران، همچون

دورافتادگی روستاها، قبایل و شهرها، از جمله عوامل تقویت کشاورزی معیشتی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۷).

طبق شاخص‌های مطرح شده برای نظام اقتصادی، مهم‌ترین ویژگی «وضعیت حقوق مالکیت» است و چون اقتصاد دوره قاجار بیشتر وابسته به زمین است، مالکیت زمین مهم‌ترین نوع مالکیت است. اراضی دوران قاجار به چند دسته تقسیم می‌شد: املاک خالصه، تیولی، وقفی، خصوصی و اربابی^۱. مناطق کشاورزی وسیعی، در مالکیت شخص شاه و دستگاه دیوانی (اراضی خالصه، دیوانی) بود، هرچند املاک خالصه (دیوانی) با املاک شخص شاه تفاوت داشت، در عمل متعلق به شاه و تحت کنترل او بود. در املاک خالصه، افرادی که زمین را اجاره می‌کردند حق استفاده از عین و نعمات زمین را داشتند و مالیات ارضی (خراج) پرداخت می‌کردند. اراضی وقفی در «مالکیت خدا» قرار داشت و بهره‌برداری واقعی از آن به عهده یک «نهاد مذهبی یا نهاد خیریه» بود. تیول مربوط به زمین‌هایی بود که در قبال حقوق و مستمری به صورت مادام‌العمر و یا موروثی به نظامیان واگذار می‌شد (عیسوی، ۱۳۶۹: ۲۳۷-۲۳۸). مالکیت خصوصی و اربابی نیز وجود داشت؛ اما امنیت حقوقی بالایی نداشت و همواره در معرض دست‌اندازی نخبگان حاکم بود. به‌طور کلی «هیچ‌گونه رابطه حقوقی و تعهدات قراردادی پایدار (قانونی) بین طبقات مختلف دولت و مردم وجود نداشت» (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۵۷).

عیسوی به پیروی از دمین (۱۹۶۷)، معتقد است این شکل از مالکیت که به اجاره‌داری و نسق‌بندی منجر شده بود، مانع توسعه کشاورزی می‌شد؛ زیرا نهادهای دولتی و مذهبی به‌طور مستقیم زمین را اداره نمی‌کردند و اجاره می‌دادند. مهم‌ترین شکل مالکیت ارضی در ایران نسق‌بندی بود (دمین، ۱۹۶۷: ۴۴-۵۰، به نقل از عیسوی، ۱۳۶۹: ۳۳۹-۳۴۱ المبتون؛ ۱۹۶۳: ۱۵-۱۱۲ به نقل از عیسوی، ۱۳۶۹: ۷۸-۸۰).

چون حقوق مالکیت و ارث‌بری وجود نداشت، مالکانی که اجاره‌دار شده بودند به فکر پرداخت هزینه برای بهره‌وری بلندمدت نبوده و بیشتر درصدد بهره‌کشی از زمین تحت اجاره بودند. برای مثال، هزینه در سیستم آبیاری، یکی از مواردی است که مالکان و اجاره-

۱. در دوره ناصری، پس از فروش املاک خالصه، مالکیت خصوصی افزایش یافت.

دارها، به واسطه هزینه بر بودن، علاقه‌ای به بهبود آن نشان ندادند.

مالکیت خصوصی محدودی هم وجود داشت و به خصوص در نیمه دوم قرن ۱۹ با واگذاری زمین‌های خالصه به گروه‌های خاص، بیشتر شد. کدی (۱۳۸۱)، مالکان خصوصی عمده که دولت به آنان زمین واگذار کرده بود را دسته‌بندی کرده است. گروه‌های قدرتمندی که در این دوره بهترین زمین‌ها را تصاحب کردند، عبارت بودند از: الف) خاندان سلطنتی، ... ب) خان‌های ایلات، ... ج) اعضای خاندان‌های قدرتمند غیرایلاتی که اغلب مناصب حکومتی ملی یا محلی را در اختیار داشتند ... د) علمای والامقام که املاک خصوصی وسیعی در اختیار داشتند و علاوه بر آن از زمین‌های وقفی و مالیات‌های مذهبی (وجوهات) نیز کسب درآمد می‌کردند (کدی، ۱۳۸۱: ۳۳-۳۴).

در دوران قاجار نمی‌توان صحبتی از صنایع کارخانه‌ای کرد. عیسوی (۱۳۶۹)، دلایل عقب‌ماندگی صنایع کارخانه‌ای و معدنی را پراکندگی جمعیت، فقدان آب و فقدان حمل‌ونقل ماشینی می‌داند که از رشد یک بازار ملی جلوگیری کرده بود (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۰۱). دولت نیز هرگز علاقه‌ای به صنعتی کردن از خود نشان نداد.

در نیمه دوم قرن ۱۹ با ورود بیشتر غرب به ایران و عقد پیمان‌های نابرابر، فضای اقتصادی کشور نیز تغییر کرد. کشاورزی معیشتی تا حدودی به سمت کشاورزی تجاری رفت، بسیاری از صنایع دستی به واسطه ورود کالاهای باکیفیت غربی، نابود یا کم‌رونق شد و در برخی زمینه‌ها، تجارت بهبود یافت و مالکیت خصوصی به واسطه فروش املاک خالصه رشد یافت. در واقع ساختار بیرونی، توانسته بود تغییری مهم در وضعیت اقتصادی ایجاد کن؛ وضعیتی که یکی از عوامل بروز انقلاب مشروطه نیز شد. عیسوی به روشنی تأثیر ورود غرب بر اقتصاد را نشان می‌دهد:

دولت مرکزی به خاطر خرید کالاهای خارجی، نظیر اسلحه برای دفاع، احتیاج واقعی و مبرم به پول داشت. این احتیاج به تنظیم فروش مناصب انجامید. ... نیاز خارجی به بعضی از محصولات، قسمت‌هایی از ایران را به صورت نواحی اختصاصی تولید مواد خام که متکی بر بازار خارجی بود [مانند کشت خشخاش برای انگلستان و پنبه برای روسیه] درآورد. ... نفوذ غرب نه تنها به طور غیرمستقیم قدرت مالکین قدیمی را افزایش داد بلکه ... رشد تجارت با غرب طبقه تجار را گنده کرد (کدی، ۱۹۵۰: ۴-۷، به نقل از عیسوی، ۱۳۶۹: ۸۱-۸۶). صنایع دستی محلی توانایی رقابت با فرآورده‌های ماشینی اروپایی را نداشتند (عیسوی،

۱۳۶۹: ۱۰۸).

با وجود این تجارت خارجی موجب ارتقای صناعی شد که در رابطه با صادرات بودند؛ مانند تولید چرم، تریاک، حنا، قالی، ابریشم و سایر محصولات صادراتی (عیسوی، ۱۳۶۹: ۴۰۰-۴۰۱؛ کدی، ۱۳۸۱: ۳۲).

جدول ۱، خلاصه وضعیت شاخص‌های نظام اقتصادی در آستانه مشروطه را نشان می‌دهد.

جدول ۱: وضعیت شاخص‌های نظام اقتصادی در آستانه مشروطه

شاخص	وضعیت شاخص‌های نظام اقتصادی در آستانه مشروطه
وضعیت حقوق مالکیت	با توجه به اقتصاد کشاورزی، مهم‌ترین مالکیت مربوط به مالکیت زمین بود که همواره، به‌خصوص از سوی نخبگان حاکم تهدید می‌شد. فقط مالکیت وقفی بود که از امنیت بیشتری داشت.
نوع مالکیت ابزار تولید	چهار نوع مالکیت بر زمین (به‌عنوان مهم‌ترین ابزار تولید) وجود داشت: خالصه که بیشتر ذیل مالکیت دولتی قرار می‌گرفت؛ چراکه شاه و شاهزادگان آن را شامل می‌شدند. تیولی که نوعی مالکیت فردی بود؛ ولی چون از سوی دربار اعطا شده بود امنیت زیادی نداشت. املاک وقفی که ذیل مالکیت گروهی قرار داشت و روحانیان آن را در اختیار داشتند. املاک خصوصی که ذیل مالکیت فردی قرار داشت.
روش کنترل ابزار تولید	به‌جز خرده‌دهقانان اندکی که به‌طور مستقیم روی زمین خود کار می‌کردند، تمام مالکیت-ها، مالک غایب محسوب می‌شدند.
تحرك نیروی کار	نیروی کار که بیشتر دهقانان را شامل می‌شد، آزاد بودند
رابطه بین نیروی کار و مالکان سرمایه	مالک غایب، عمده‌ترین شکل مالکیت بود. دهقان حق استفاده از زمین را داشت و در ازای آن باید به مالک پول یا محصول تحویل می‌داد. این حالت به نسق‌بندی و مقاطعه‌کاری معروف بود
تخصیص منابع و مداخله حکومت	حکومت منابعی را تخصیص نمی‌داد؛ ولی به‌طور بی‌قاعده و دلخواهی در تولید و به‌خصوص در توزیع مداخله داشت. از طرفی مهم‌ترین تهدید مالکیت محسوب می‌شد

جمع‌بندی: نخبگان اقتصادی

نظام اقتصادی دوران قاجار را می‌توان اقتصاد پیشاسرمایه‌داری مبتنی بر کشاورزی معیشتی و البته کشاورزی تجاری در دهه‌های پایانی قلمداد کرد. نظامی اقتصادی که نه تنها صنعت کارخانه‌ای در آن وجود نداشت؛ بلکه صنایع دستی نیز رو به نابودی بود. تجارت در برخی کالاها کمی رونق گرفته ولی بیشتر تجار به‌واسطه ورود کالاهای باکیفیت غربی در حال ورشکستگی بودند. نخبگان حاکم مالکیت عمده زمین‌ها را در دست داشتند. شیوه

غالب تولید، اجاره‌داری با کمترین بازده اقتصادی بود. هرچند مالکیت خصوصی در سال-های پایانی در حال شکل‌گیری بود؛ اما به‌واسطه ساختار سیاسی استبدادی کمترین امنیت در تداوم مالکیت وجود داشت؛ از طرفی در آستانه مشروطیت، معاهده‌های نابرابر خارجی نقش تعیین‌کننده در حوزه اقتصاد داشتند. به‌واسطه ضعف ساختار اقتصادی، دولت روزبه‌روز به لحاظ مالی ضعیف‌تر می‌شد و جامعه نیز وضعیت نابسامان اقتصادی را کاملاً درک کرده بود و دولت را عامل این وضعیت می‌دانست.

نخبه اقتصادی کسی است دارای که منابع اقتصادی و مالی بوده و مهم‌تر از آن قابلیت اثربخشی بالا و تأثیرگذاری مداوم و پایدار در حوزه اقتصادی داشته باشد. بر اساس ساختار اقتصادی پیشاسرمایه‌داری دوران قاجار و البته با تأکید بر نیمه دوم قرن ۱۹، می‌توان سه نوع نخبه اقتصادی را بازشناخت: ۱. شاه و حاکمان محلی (نخبگان حاکم)؛ ۲. رؤسای ایلات و مالکان غیرایلاتی و ۳. بازرگانان و تاجران.

نخبگان حاکم، بزرگ‌ترین نخبه اقتصادی محسوب می‌شدند. منابع اقتصادی این نخبگان، چندگانه بود. عمده منابع مالی نخبگان حاکم از مالیات بر زمین، درآمد اراضی خالصه، عوارض داخلی و گمرکات خارجی حاصل می‌شد. باوجود این، هرگز نظام مالیات‌گیری منسجمی وجود نداشت. برای مثال، اگر گروه یا ایلی به هر دلیلی موردغضب شاه قرار می‌گرفت، باید میزان مالیات بیشتری پرداخت می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۰). «در بعضی از مناطق مالیات‌های سنگینی گرفته می‌شد و در بعضی مناطق دیگر مالیات‌های کم و سبک» (عیسوی، ۱۳۶۹: ۵۲۶).

رؤسای ایلات نه‌تنها عمده‌مالک بودند و بسیاری از روستاها را در اختیار داشتند و نخبه اقتصادی تلقی می‌شدند، بلکه نخبه اجتماعی نیز بودند که در جای خود توضیح داده خواهد شد. علاوه بر رؤسای ایلات، مالکان غیرایلاتی زمین‌های بزرگ (مالکان خصوصی زمین که در نیمه دوم قرن ۱۹ تعداد آن‌ها افزایش یافت) نیز نخبه اقتصادی تلقی می‌شوند؛ مالکانی که با هر روش توانسته بودند زمین‌های بزرگ را به‌واسطه ضعف مالی دولت از آن خریداری کنند.

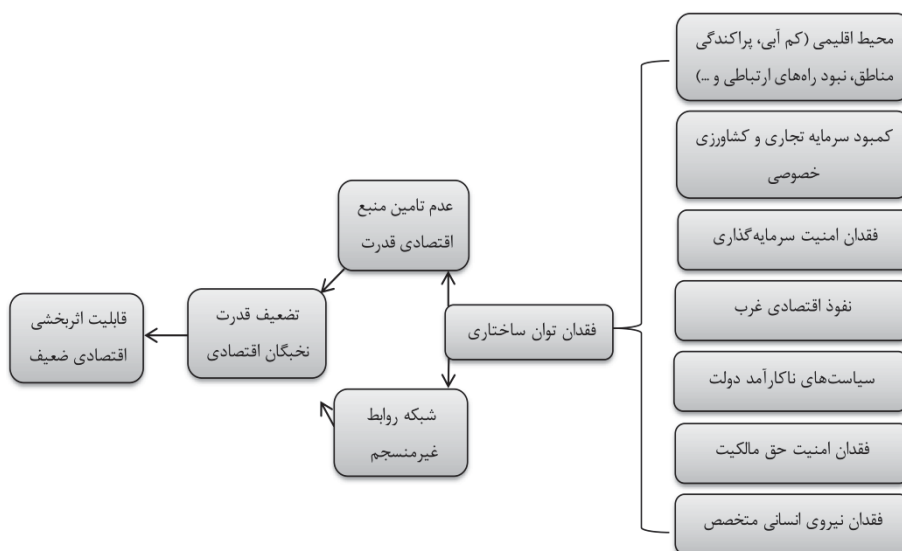
بزرگ مالکان ایلاتی و غیرایلاتی نیز شبکه ارتباطی منسجمی با یکدیگر نداشتند و هم به لحاظ جغرافیایی و هم به لحاظ ارتباط و منافع مشترک پراکنده بودند. تمام آن‌ها وابسته به یک گروه نخبه، یعنی نخبگان حاکم بودند و مالکیت خود را یا مدیون نخبگان حاکم

بودند یا نخبگان حاکم را بزرگ‌ترین تهدید مالکیت خود می‌دانستند. این وضعیت باعث شده بود هر مالکی درصدد نزدیکی به رأس باشد تا بتواند منافع خود را حفظ کند. در مورد بازرگانان و تجار، پس از ورود کالاهای غربی و تجارت آزاد، توان رقابت تاجران با هم‌تایان خارجی و کالای ایرانی با کالای خارجی باکیفیت به حداقل رسید؛ به‌خصوص اینکه نظام سیاسی نیز در این زمینه اقدام مؤثری صورت نداد. در این فضا فقط تاجران محدودی با صادرات برخی کالاهای تجاری موفق عمل کردند که این عده هم کم بودند. از دیگر موانع بهبود تجارت، مسئله امنیت و راه‌های ارتباطی بود که هیچ‌یک در وضعی نبود که وضعیت تجارت را بهبود بخشد. تاجری که در این فضا هر روز به سمت ورشکستگی می‌رفت نمی‌توانست سرمایه‌ای انباشت کند و بتواند در فضای اقتصادی تأثیرگذار باشد. در صورت انباشت سرمایه نیز هیچ تضمینی برای حفظ آن نبود؛ بنابراین این گروه که بالقوه نخبه اقتصادی بودند، قدرت اقتصادی کمی داشتند و نمی‌توانستند تأثیر مستمر و مداوم در حوزه اقتصادی داشته باشند. از طرفی این گروه سازمان ضعیفی داشتند؛ چراکه شبکه روابط مشخص و روشنی نداشتند و این وضعیت باعث تضعیف بیشتر آنان می‌شد. این گروه که به لحاظ ایدئولوژیکی با علما (به‌عنوان نخبگان فرهنگی دارای شبکه ارتباطی وسیع) رابطه نزدیکی داشتند، بیش از پیش به آنان نزدیک شدند و از این طریق توانستند تا حدودی در برابر نخبگان حاکم منسجم شوند؛ زیرا مهم‌ترین عامل تضعیف خود را نخبگان حاکم می‌دانستند.

این نظام اقتصادی، جایی برای اثربخشی نخبگان اقتصادی در حوزه اقتصاد نگذاشته بود. تنها گروه نخبه‌ای که می‌توانست اثربخش باشد، نخبگان حاکم بود که آن هم به‌واسطه ضعف اقتصادی، سیاسی، نظامی (در مواجهه با کشورهای خارجی و کاهش مشروعیت) و ایدئولوژیکی نمی‌توانست کاری از پیش برد.

مجموع شرایط بالا باعث دو نوع رفتار نخبگان اقتصادی (به‌جز نخبگان حاکم) در آستانه مشروطیت شد. مالکان (ایلاتی و غیرایلاتی) برای حفظ منافع خود چاره‌ای جز نزدیکی به نخبگان حاکم نداشتند و به حمایت خود ادامه دادند و تجار و بازرگان که ناراضی‌تر بودند، از طریق ائتلاف با نخبگان فرهنگی (علما و روشنفکران) در برابر نخبگان حاکم ایستادند و به‌نوعی وارد حوزه سیاسی شدند؛ بنابراین در آستانه مشروطیت، نخبگان اقتصادی به نخبگان سیاسی تبدیل شدند. نارضایتی از وضعیت اقتصادی و همچنین

وابستگی بیشتر آن‌ها به مذهب شیعه باعث حمایت از مشروطه و پیروی از علما در جریان مشروطه شد؛ وقتی برخی علما از مشروطه روگردان شدند، به پیروی از آنان بسیاری از بازاریان و تجار نیز دست از حمایت از مشروطه برداشتند؛ البته برخی از تاجران که به غرب سفر کرده بودند و وضعیت آنجا را با ایران مقایسه می‌کردند نیز از روشنفکران حمایت و پیروی می‌کردند؛ بنابراین رابطه بزرگ مالکان (ایلاتی و غیرایلاتی) با نخبگان حاکم نوعی «توافق» برای حفظ منافع بود و رابطه تجار و بازرگانان با نخبگان حاکم، بیشتر مبتنی بر «تضاد منافع» و تا حدودی «تضاد ایدئولوژیک» بود. شکل ۴، محدودیت‌ها و عواملی را نشان می‌دهد که باعث شد ساختار اقتصادی نتواند قدرت لازم را به نخبه اقتصادی دهد.



شکل ۴: محدودیت‌های ساختار و توان اقتصادی

۳. ساختار فرهنگی در آستانه مشروطه

علی‌رغم گروه‌بندی‌های مختلف فرهنگی، وجه غالب نظام ارزشی دوران قاجار، دین اسلام و مهم‌تر از آن مذهب تشیع بود که قوی‌ترین منبع ایدئولوژیک محسوب می‌شد، به‌طوری‌که هر تغییر و نوآوری کوچک و بزرگ، اگر از سوی علمای بانفوذ که مهم‌ترین نخبگان فرهنگی نیز محسوب می‌شدند، موردپذیرش قرار می‌گرفت، عموم مردم از آن

استقبال می کردند؛ در غیر این صورت امکان بقا برای آن تغییر وجود نداشت. در واقع، دین بزرگ‌ترین منبع قدرت ایدئولوژیک محسوب می‌شد. یکی از مهم‌ترین دلایل این قدرت، فارغ از نگاه تاریخی، انحصار منابع معرفتی در دستان علما و روحانیان بود که به‌نوعی تنها منبع دانش محسوب می‌شد.

در نیمه دوم قرن ۱۹، کم‌کم انتشار مطبوعات و تأسیس مدارس فضای فرهنگی را کمی تغییر داد و تا حدودی انحصار برداشته شد و تأثیر خود را در جریان انقلاب مشروطه برجا گذاشت. در اواخر دوره ناصری کم‌کم روزنامه‌هایی از جمله «قانون» به ترویج مشروطه و فکر قانون پرداختند و جوانه انقلاب مشروطه را در اذهان پروراندند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۵۶-۲۴۹). «در ۱۰ سال آخر حکومت ناصرالدین‌شاه، فکر ایجاد مدارس جدید و اندیشه تحول در شیوه آموزش الفبا که از پیش آغاز شده بود، مجال تازه‌تری یافت» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۶۰). «برخورد و ارتباط با غرب، به‌ویژه تماس فکری و ایدئولوژیکی از طریق نهادهای نوین آموزشی، زمینه رواج مفاهیم و اندیشه‌های جدید، گرایش‌های نو و مشاغل جدید را فراهم ساخت و طبقه متوسط حرفه‌ای جدیدی به نام "طبقه روشنفکر" به‌وجود آورد» (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۶۵-۶۶)

اما وجه غالب نظام فرهنگی آن دوران مکتب شیعه و شاخه اصولی آن بود (کدی، ۱۳۸۱: ۵۷؛ الگار، ۱۳۸۴: ۲۸۶-۲۸۵) که موجب شد، روحانیت شیعه قدرتی موازی با قدرت دربار و شاه داشته باشند. قدرت روحانیت موجب شد تا روشنفکران برای رسیدن به هدفشان، مفاهیم غربی را آن‌گونه تفسیر کنند که با مبانی فقه شیعه هم‌خوان باشد (آجودانی، ۱۳۸۲: ۸)؛ البته روشنفکرانی وجود داشتند که همواره منتقد این‌همانی‌کردن مفاهیم مشروطه با مفاهیم اسلامی بودند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۴۴).

مشروطه‌خواهان مذهبی و روحانیون مشروطه‌خواه نیز مشروطه را تنها راه پیش روی خود می‌دیدند و آن را یک ضرورت می‌دانستند. برای مثال، ثقه‌الاسلام (۱۳۵۵)، در دفاع از مشروطه و نقد مدعیان مشروعه در «مجموعه آثار قلمی» تنها راه حفظ بیضه اسلام و اعتلای کلمه حقه را «مشروطه‌شدن دولت و محدودشدن سلطنت» می‌داند (تبریزی، ثقه‌الاسلام، ۱۳۵۵: ۴۱۹، به نقل از آجودانی، ۱۳۸۲: ۳۷).

مذهب شیعه و علمای جامعه آنقدر در این دوران مهم و تأثیرگذار بودند که حتی مخالفان مشروطه، از جمله درباریان و شخص محمدعلی‌شاه برای نابودی مشروطه از این

ابزار نیرومند که مشروطه مخالف شرع است، استفاده می کرد. وضعیت بالا حاکی از قدرت ایدئولوژیک نخبگان مذهبی است؛ بنابراین دو نوع نخبه فرهنگی را می توان بازشناخت: روحانیان و روشنفکران. هر دو گروه دارای منبع ایدئولوژیک هستند. منبع ایدئولوژیک روحانیان، مذهب تشیع و منبع ایدئولوژیک روشنفکران مفاهیم جدید غربی است که لزوماً منسجم و یکپارچه نیست. در مورد سازمان نخبگان فرهنگی، روحانیان شبکه ارتباطی گسترده و نسبتاً منسجمی داشتند. مساجد، تکیه ها و حسینیه ها محل تجمع روحانیان بود؛ علاوه بر آن مناسک دینی متعدد در طول سال، از جمله ماه رمضان و محرم، فرصت بسیار مغتنمی برای تقویت شبکه ارتباطی میان روحانیان بود. از دیگر عواملی که به لحاظ نرم-افزاری موجب تقویت این شبکه های ارتباطی می شد، منشأ یا ایدئولوژی واحد میان روحانیان، یعنی مذهب شیعه؛ ساختار سلسله مراتبی مورد پذیرش روحانیان که باعث اطاعت و پیروی روحانیان عادی از مجتهدین می شد و در نهایت مرجعیتی که در قم و نجف عراق مستقر بود و کار تربیت و هدایت طلبه ها را بر عهده داشت. مجموع این عوامل به شکل گیری قوی ترین و منسجم ترین شبکه ارتباطی در آن دوران منجر شده بود؛ شبکه ارتباطی گسترده ای که هیچ یک از دیگر گروه های نخبگی آن را در اختیار نداشتند.

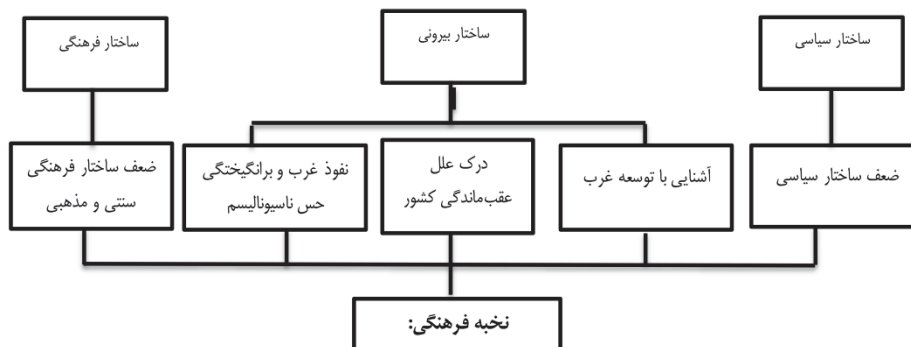
شبکه ارتباطی روشنفکران بسیار ضعیف تر از روحانیان بود. هرچند روشنفکران ایدئولوژی جدیدی داشتند، هرگز نمی توان از یک نوع ایدئولوژی در میان روشنفکران سخن گفت. تنوع ایدئولوژیک گروه روشنفکران یکی از عوامل ضعف شبکه ارتباطی آنان بود؛ علاوه بر آن، تعداد بسیار کم روشنفکران منجر شده بود شبکه گسترده ای شکل نگیرد. تنها شبکه ارتباطی روشنفکران، انجمن های مخفی و آشکار، از جمله «فراوشخانه» بود. یکی دیگر از راه های ارتباطی آنان روزنامه بود. روشنفکران از طریق مطالب منتشر شده در روزنامه ها با افکار دیگر روشنفکران آشنا می شدند؛ بنابراین روشنفکران هیچ گونه تشکلات رسمی نداشتند و تشکلات غیررسمی نیز بسیار معدود بود.

جمع بندی: نخبگان فرهنگی

روشنفکران دوره مشروطه منابع معرفتی (به عنوان منبع ایدئولوژیک) بالایی داشتند؛ ولی هرگز نمی توانستند صرفاً با اتکا به آن نقش نخبگی (داشتن کنش مستمر و منظم و تأثیرگذار) خود را ایفا کنند؛ بنابراین ناچار به «این همانی مفاهیم مشروطه با مفاهیم دینی»

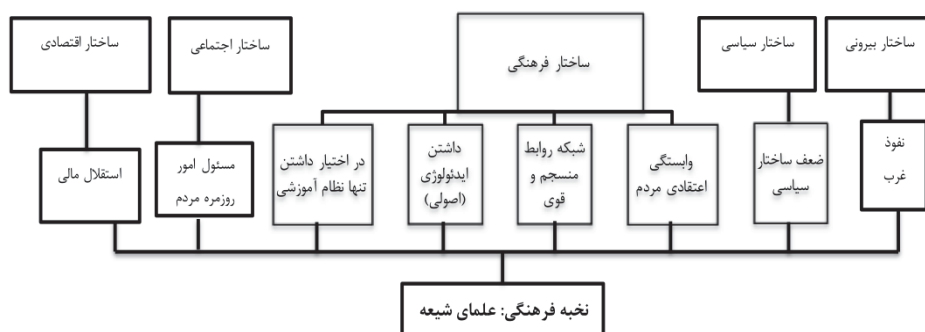
شدند و با روحانیون مشروطه‌خواه «ائتلاف» کردند. این‌همانی دو کارکرد عمده داشت: نخست، جلب حمایت روحانیت که تأثیر عمده بر جامعه داشتند و دوم جلب نظر توده مردم برای حمایت از مشروطه. روحانیون مشروطه‌خواه به دو دلیل در آن دوره مهم‌ترین نیرو محسوب می‌شدند: نخست، به‌خاطر داشتن منبع ایدئولوژیک در میان مردم و از آن مهم‌تر، شبکه روابط (سازمان نخبگان) عمودی و افقی گسترده. منظور از روابط عمودی، رابطه گسترده با توده مردم به‌واسطه داشتن تریبون مساجد و همچنین وابستگی مردم در مهم‌ترین جنبه‌های زندگی، از جمله ازدواج، طلاق، تولد، قضاوت و رفع دعاوی (رابطه ابزاری) و از آن مهم‌تر وابستگی درونی و اعتقادی مردم به روحانیت به‌عنوان راهنمای زندگی (رابطه اظهاری). منظور از رابطه افقی، تعامل گسترده درون روحانیت و وجود سلسله‌مراتب نهادینه‌شده است؛ بنابراین روشنفکران برای رسیدن به هدف ناچار بودند به این گروه نزدیک شوند؛ هرچند بسیاری از روشنفکران به مبانی اسلامی معتقد بودند و به «این‌همانی» اعتقاد داشتند.

روحانیان به‌واسطه زمین‌های وقفی و وجوهات مذهبی، در برابر حکومت ضعیف‌شده، از استقلال مالی برخوردار بودند؛ هرچند بودند علمایی که با دربار رابطه نزدیکی داشتند، ولی معمولاً مورد پذیرش مردم و علمای عالی‌رتبه نبودند. علاوه بر ساختار فرهنگی که قابلیت خلق این نوع نخبه (روحانیان) را داشت، دو عامل این مسئله را تقویت می‌کرد: ضعف‌های ساختار سیاسی و ساختار بیرونی. از ضعف‌های ساختار سیاسی در بخش مربوط به خود سخن گفته شد. ساختار بیرونی با گسترش نفوذ غرب با دو سازوکار به تقویت علما منجر شد: نخست، به‌دلیل تأثیرات اقتصادی و سیاسی منفی که به نارضایتی مردم و تهدید استقلال کشور منجر شد و دوم به‌دلیل تضاد ایدئولوژیک (نفوذ و استیلای غرب غیرمسلمان بر کشور مسلمان و شیعه) حضور غرب با اسلام. شکل ۵، عوامل ساختاری مهمی را نشان می‌دهد که روحانیان را به نخبه فرهنگی تبدیل کرد.



شکل ۵: عوامل ساختاری تعیین روحانیان به عنوان نخبه فرهنگی

روشنفکران، دیگر گروه نخبگان فرهنگی بودند؛ چراکه آن‌ها با مطرح کردن مفاهیم غربی جدید، ساختار فرهنگی و سیاسی سنتی را به چالش کشیدند، مفاهیم جدید را وارد ادبیات فرهنگی و سیاسی کشور کردند و در جریان انقلاب مشروطه توانستند تأثیر مستمر و مؤثر داشته باشند. تنها منبع قدرت روشنفکران در ابتدا منابع ایدئولوژیکی بود و توانستند طرفداران خود را بیابند. با این حال، این گروه تشکلات رسمی یا غیررسمی منسجمی نداشت و همین موضوع قدرت آنان را نسبت به روحانیان تقلیل می‌داد. آنچه به خلق روشنفکر در آن دوره منجر شد، ضعف‌های ساختارهای سیاسی و فرهنگی و همچنین تأثیر مثبت و منفی ساختار بیرونی بود. ضعف حکومت در سامان‌دهی اوضاع کشور و مقایسه آن با ساختارهای سیاسی کشورهای پیشرفته غربی از سوی روشنفکران، آشنایی با توسعه و ترقی غرب و درک عقب‌ماندگی کشور در مقایسه با دیگر کشورها و نفوذ غرب که به برانگیخته‌شدن حس ناسیونالیستی منجر شد، همچنین ضعف ساختار فرهنگی سنتی، به‌خصوص خرافه، تقدیرگرایی، فرقه‌گرایی و مهم‌تر از همه ضعف آموزش و فقدان آگاهی عمومی، به برآمدن روشنفکران و همچنین پذیرش اندیشه آن‌ها از سوی بخش‌هایی از جامعه انجامید. شکل ۶، دلایل ساختاری برآمدن روشنفکران را نشان می‌دهد.



شکل ۶: عوامل ساختاری تعیین روشنفکران به عنوان نخبه فرهنگی

۴. ساختار اجتماعی در آستانه مشروطه

مهم‌ترین شاخص‌های ساختار اجتماعی، انواع گروه‌بندی‌های اجتماعی، نحوه تعامل گروه‌ها و منشأ ارتباط گروه‌ها است. سازمان اجتماعی دوره قاجار را می‌توان به سه دسته تفکیک کرد: سازمان قبیله‌ای، روستایی و شهری (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۵). هرچند ممکن است برخی از این سازمان‌ها همپوشانی داشته باشند. برای مثال، ممکن است یک روستا یا شهر، خود سازمانی قبیله‌ای باشد یا در یک شهر چندین سازمان قبیله‌ای وجود داشته باشد. با این حال در این پژوهش به وجه غالب توجه شده است. ویژگی مشترک این سه نوع سازمان، ساختار سلسله‌مراتبی و توزیع قدرت در آن است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۵-۲۶).

نوعی تقسیم اقتدار و قدرت در هر سه سازمان وجود داشت که یکی از مهم‌ترین وظایف این مراکز قدرت محافظت گروه در برابر تضادهای بین‌گروهی و مالیات‌بگیران دولتی بود (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۵-۳۱)؛ بنابراین این نوع سازمان اجتماعی با گروه‌بندی‌های متعدد و متقاطع، نخبه محلی خود را داشت و همان‌طور که آبراهامیان (۱۳۷۷)، معتقد است، این نخبه محلی بیشتر صاحب اقتدار بود تا قدرت و همواره توزیع قدرتی غیررسمی بر این اجتماعات حاکم بود؛ بنابراین نخبه‌های حاصل از این سازمان سلسله‌مراتبی محلی، در بهترین حالت می‌توانستند در قبیله، روستا یا محله‌ای از شهر تأثیرگذار باشند.

طبق موارد ذکرشده از ساختار اجتماعی، اعتقاد بر این است که هر سازمان در هر سطحی (روستا، شهر، قبیله) به واسطه ساختار سلسله‌مراتبی دارای نخبگانی در همان سطح است؛ با وجود این چون در هر سازمانی توزیع قدرت نسبی وجود دارد و همچنین اقتدار و

قدرت هر نخبه محلی محدود به منطقه و ناحیه خود است، نمی‌توان هیچ‌یک از رؤس این سلسله‌مراتب را نخبه در سطح کلان و ملی تلقی کرد؛ البته شبکه روابط این گروه از نخبگان به واسطه محلی بودن گسترده بود و همواره مراکز اجتماعی مردمی، به ویژه مساجد، قهوه‌خانه‌ها، گرمابه‌ها، تکیه‌ها و زورخانه‌ها، به تعامل گسترده این نخبگان محلی و مردم عادی منجر می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۵). آبراهامیان (۱۳۷۷)، خوانین، اعیان، تیولداران، مالکان، علمای عالی‌رتبه و تجار عمده را در رأس این سلسله‌مراتب قرار می‌دهد. هرچند گروه‌های یادشده نخبگان اجتماعی محسوب می‌شوند، پیش از آن و در سطح کلان بیشتر به‌عنوان نخبگان اقتصادی یا فرهنگی به حساب می‌آیند. برای مثال، علمای عالی‌رتبه بیشتر ذیل نخبگان فرهنگی می‌گنجد تا اجتماعی و یا تجار، مالکان، تیولداران و حتی خوانین بیشتر ذیل نخبگان اقتصادی قرار می‌گیرند.

۵. ساختار بیرونی (خارجی) در آستانه مشروطه

ایران دوران قاجار با ورود کشورهای غربی مصادف بود. ایران نه کشور مستقلمی بود و نه کشوری الحاقی که تحت‌الحمایه کشور دیگری باشد؛ اما همواره در تیررس استعمار و امپریالیسم روس و بریتانیا بود.

موضع روس در قبال مشروطه از آغاز مشخص بود. با توجه به نزدیکی محمدعلی‌شاه به روس و همچنین نظام سیاسی روس، این کشور با مشروطه مخالف بود؛ اما موضع بریتانیا در بهترین حالت ابهام‌آمیز و در بدترین حالت به‌صراحت خصمانه بود (فوران، ۱۳۷۷: ۲۸۳). تمام پژوهشگران دوره قاجار از نقش بریتانیا در حمایت اولیه از مشروطه متفق‌القول هستند؛ ولی هر یک انگیزه خاصی را مطرح کرده‌اند (بنگرید به آفاری، ۱۳۸۵؛ کاتوزیان، ۱۳۹۱؛ فوران، ۱۳۷۷؛ آدمیت، ۱۹۸۵). البته همین حمایت اندک بریتانیا پس از قرارداد ۱۲۸۶/۱۹۰۷، با روس قطع شد و منجر به شدت یافتن پشتیبانی روسیه از شاه شد؛ در واقع پس از این پیمان منافع بریتانیا تأمین می‌شد و نیازی به حمایت از مشروطه نداشت (کاتوزیان، ۱۳۹۱، ۱۰۴، فوران، ۱۳۷۷: ۲۸۳، کسروی، ۱۳۶۳: ۴۸۷).

دو واقعه سرنوشت‌ساز در سال ۱۲۸۴ ش.، یعنی شکست روس از ژاپن و انقلاب ۱۹۰۵ روس، هم به‌واسطه تقویت روحیه مشروطه‌خواهان و هم به‌واسطه درگیری روس در مسائل داخلی و مداخله کمتر در مخالفت با مشروطه‌خواهان تأثیر زیادی بر انقلاب مشروطه

گذاشت. فوران (۱۳۷۷)، معتقد است که این دو واقعه نقش مهمی در پیروزی سریع و اولیه انقلاب داشت، اما [روس] ... در ۱۹۱۱ م. / ۱۲۹۰ ش. ضمن تهاجم شدید و گسترده، انقلاب مشروطیت را به شکست کشانید (فوران، ۱۳۷۷: ۲۸۳). دیگر پژوهشگران، از جمله آدمیت (۱۹۸۵)، کسروی (۱۳۶۳) و آفاری (۱۳۸۵)، نیز این دو عامل را در انقلاب مشروطه مهم دانسته‌اند..

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نه تنها تأثیر سیاسی مهمی بر ایران گذاشت؛ بلکه تأثیر اقتصادی نیز داشت. به دلیل حجم زیاد تجارت با روسیه، وضع اقتصادی ایران در ۱۹۰۵ (۱۲۸۴) خراب شد و تورم بالا رفت. قیمت کالاهای اساسی، از قبیل شکر و گندم، به ترتیب ۳۳ درصد و ۹۰ درصد، افزایش یافت و این امر نارضایتی مردم را در پی آورد. اعمال عوارض گمرکی در فوریه ۱۹۰۳ (بهمن ۱۲۸۱) اوضاع اقتصادی دشوار تهران را وخیم تر کرد که به سلسله اعتصاب‌های تاجران در ۱۹۰۵ (۱۲۸۴) منجر شد (آفاری، ۱۳۸۵: ۷۸-۷۷).

همان‌طور که در بررسی ساختارهای داخلی (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) گفته شد، ساختار بیرونی، تقویت روشنفکران، روحانیان مشروطه‌خواه و تجار و بازرگانان را در پی داشت. برانگیخته شدن حس ناسیونالیستی، افزایش نارضایتی اقتصادی مردم، افزایش نارضایتی تجار و بازاریان به واسطه افول اقتصاد داخلی، معاهده‌های نابرابر و افزایش حس نفرت نسبت به بیگانگان، کمک مستقیم و واضح روس به نخبگان حاکم و کاهش مشروعیت نخبگان حاکم از جمله عواملی بود که به تقویت نخبگان فرهنگی، سیاسی و اقتصادی منجر شد؛ البته حمایت‌های روس از نخبگان حاکم، به ویژه شخص محمدعلی شاه، باعث تقویت نخبگان حاکم در برابر مشروطه‌خواهان شد.

۶. صورت‌بندی نخبگان در جریان انقلاب مشروطه

تأکید پژوهشگران و مورخان در مورد گروه‌های مؤثر در مشروطه متفاوت است. کسروی (۱۳۶۳)، بیشتر بر «نواندیشان اروپادیده» و «ملایان» تأکید دارد و ملایان حامی مشروطه را از آغاز به دو دسته تقسیم می‌کند: گروهی که مشروطه را برای پیشرفت و آبادانی کشور لازم می‌دانست و گروهی که به آرزوی رواج شریعت و پیشرفت دستگاه خود به حمایت از مشروطه پرداخت و سپس مفهوم «مشروع» را به میان آورد (کسروی، ۱۳۶۳: ۲۶۰). آدمیت (۱۹۸۵)، بازرگانان را بر دو گروه مطرح‌شده توسط کسروی می‌افزاید؛ اما جان فوران

(۱۳۷۷)، ترکیب کامل‌تری ارائه می‌کند و رهبری جنبش را به دو گروه روحانیت و بازرگانان نسبت می‌دهد. هرچند فوران (۱۳۷۷)، به‌درستی بسیاری از گروه‌های حاضر در جنبش را مطرح می‌کند؛ ولی در شناسایی رهبران جنبش دچار اشتباه می‌شود. با توجه به مطالبی که پیش از این مطرح شد، روحانیان و روشنفکران، رهبری جنبش را بر عهده داشتند؛ نه بازرگانان. از بازرگانان حاضر در جنبش، عمده آنان به پیروی از روحانیان و اندکی به پیروی از روشنفکران در جنبش، حاضر بودند.

با توجه به مواردی مطرح‌شده، پنج نوع نخبه را در جریان انقلاب مشروطه می‌توان بازشناخت. در جنبش مشروطه سه دسته نخب، یعنی اغلب روشنفکران، روحانیان و بازرگانان در جبهه مشروطه‌خواهان و در جبهه استبدادخواهان دو نوع نخبه، یعنی شاه و بزرگ‌مالکان حضور داشتند. این صورت‌بندی پس از استبداد صغیر و در تشکیل مجلس دوم تغییر کرد. در این دوره فقط برخی از بازرگانان متوسط و کوچک (بازرگانی که به لحاظ ایدئولوژیک به روشنفکران نزدیک‌تر بودند تا روحانیان) و تنی چند از روحانیان در کنار روشنفکران به حمایت از آرمان‌های مشروطه پرداختند؛ درحالی که در جبهه مقابل، شاه، بزرگ‌مالکان، گروهی از بازرگانان بزرگ و برخی روحانیان قرار داشتند. در این زمان بسیاری از روحانیان حالت انفعالی گرفته بودند و نه از آرمان‌های مشروطه حمایت کرده و نه با آن مخالفت می‌کردند.

۶-۱) بازرگانان و تجار بانفوذ

این گروه به‌واسطه داشتن منابع مالی (قدرت اقتصادی) در موفقیت اولیه مشروطه سهم عمده داشتند؛ اما علت حضور بازرگانان بیشتر حاصل نارضایتی بود که در حوزه اقتصادی با آن مواجه بودند و چون در آن حوزه نمی‌توانستند تأثیرگذار باشند و بزرگ‌ترین مانع پیش روی آنان نظام سیاسی بود، به این جنبش پیوستند. به لحاظ ایدئولوژیک، بازرگانان (عمدتاً بازرگانان و تجار بزرگ) بیشتر وابسته و پیرو روحانیان بودند؛ هرچند برخی از آن‌ها (به‌خصوص بازرگانان متوسط و خارج‌رفته) با روشنفکران هم‌دل بودند.

قبل از نفوذ اقتصادی غرب، بازاریان به‌دلیل تفاوت‌ها و اختلاف‌های گروهی، نفوذ سیاسی چندانی نداشتند و نیروی سیاسی ملی تلقی نمی‌شدند؛ اما نفوذ و فشار غرب، بازار را به یک نیروی همبسته ملی تبدیل کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۵-۷۶).

حضور بازرگانان در جریان سه بار بست‌نشینی سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶م. / ۱۲۸۴-۱۲۸۵ ش. و نیز در مجلس اول، بیش از سایر طبقه‌ها و گروه‌ها چشمگیر بود (فوران، ۱۳۷۷: ۲۷۳-۲۷۲)؛ بنابراین عمده دلایل سیاسی شدن بازرگانان و تجار (نخبگان اقتصادی)، ساختار بیرونی (نفوذ غرب و دردست گرفتن بازار ایران)، ساختار اقتصادی (تمرکز قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی در دستان نخبگان حاکم که منجر شده بود نخبگان حاکم، بزرگ‌ترین نخبه اقتصادی نیز باشد و همین باعث کاهش عاملیت بازرگانان و تجار شده بود)، ساختار سیاسی (ضعف قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک نخبگان حاکم) و ساختار فرهنگی (ایدئولوژی شیعه و نزدیکی بازرگانان و تجار به روحانیان) بود. مهم‌ترین منبع قدرت بازرگانان و تجار، منبع اقتصادی بود؛ از طرفی شبکه ارتباطی آن‌ها که پیش از جنبش بسیار ضعیف بود و تشکل رسمی یا غیررسمی منسجمی وجود نداشت، با نزدیکی به روحانیان بیشتر شده و همین موضوع باعث انسجام بیشتر این گروه در برابر نخبگان حاکم شد.

۶-۲) روشنفکران

از آنجا که روشنفکران توانستند مفاهیم جدیدی وارد حوزه فرهنگی و سیاسی کنند، خواسته‌های جدیدی مطرح کنند و به‌طور مستمر در جنبش حضور یابند و بر جریان‌ها تأثیر بگذارند، نخبه سیاسی و فرهنگی تلقی می‌شوند. این گروه نه تنها منبعی جز اندیشه و معرفت جدید (ایدئولوژی) نداشتند؛ بلکه به لحاظ تعداد و انسجام نیز بسیار کم بودند و شبکه روابط منسجمی نداشتند. آبراهامیان (۱۳۷۷)، معتقد است نمی‌توان روشنفکران سده نوزدهم را طبقه همگونی در نظر گرفت؛ زیرا کم‌شمارتر و ناهمگون‌تر از آن بودند که یک طبقه اجتماعی تشکیل بدهند. برخی جزو اشراف و حتی شاهزادگان سلطنتی، گروهی کارمند دولت و افسر ارتش و شماری نیز از روحانیون و تجار بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۷۹). تنوع ایدئولوژیکی روشنفکران بسیار زیاد بود، «از مدافعان لیبرالیسم غربی چون مستشارالدوله، ملکم و آقاخان گرفته تا جریان‌های معروف به سوسیال دموکرات و چپ ایران در آن دوره» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۳۶۳). علی‌رغم این همه تنوع، روشنفکران توانسته بودند تا حدودی شبکه روابط خود را از طریق انجمن‌ها، روزنامه‌ها و نشست‌ها گسترش دهند. با وجود تمام مشکلات، روشنفکران توانستند نقش برجسته‌ای در طول جنبش و پس از آن ایفا کنند.

۶-۳) روحانیان

همان‌طور که در بخش‌های پیشین ذکر شد، تنها گروهی که قدرت ایستادگی در برابر حکومت را داشت روحانیان بودند. این گروه به‌واسطه استقلال مالی، ایدئولوژی و قدرت بسیج مردم توانسته بود این قابلیت را کسب کند؛ با این حال در جنبش مشروطه و پس از تدوین قانون اساسی تا زمان اشغال ایران، همواره «نقش روحانیت پیچیده‌تر، متناقض و نوسانی بود... "براون"، آن‌ها را مشروطه‌خواه و "الگار"، ضدشاه می‌داند؛ اما "ارجمند"، معتقد است روحانیان در آغاز مشروطه‌خواه و ضدشاه بودند، ولی در هایت، بسیاری از آن‌ها طرفدار شاه و ضد مشروطه شدند» (فوران، ۱۳۷۷: ۲۷۷).

پیش از تصویب قانون اساسی و برقراری مجلس ملی، روحانیت طرفدار و مدافع مشروطیت و ضدشاه بود؛ ولی پس از مشخص شدن شکاف ایدئولوژیکی بین روشنفکران و روحانیان، بیشتر آن‌ها دست از حمایت از آرمان‌های مشروطه کشیدند. تا پیش از تشکیل مجلس ملی، روحانیان طرفدار مشروطیت هیچ ذهنیتی از مشروطه، «حاکمیت و قانون‌گذاری» نداشتند و درخواست اولیه علما تأسیس «عدالت‌خانه» یا «مجلس عدالت» بود که وظایف آن هرگز به روشنی بیان نشد. خود «مشروطه» مفهومی بود که نخستین بار توسط روشنفکران غیرمذهبی با اخذ مستقیم یا نامستقیم از تجربه اروپا در ایران رواج یافته بود (الگار، ۱۳۸۴: ۳۰۷)؛ و دقیقاً بعد از تشکیل مجلس ملی اول بود که تضادها مشخص شد.

الگار (۱۳۸۴)، به‌درستی اشاره می‌کند که در مجلس اول، روحانیان مشروطه‌خواه و مبدعان مشروطه مشروع، وجوه اشتراک زیادی داشتند. این وضعیت نشان از ناآگاهی روحانیان از اصول مشروطه و تضاد عمیق با روشنفکران داشت که بعداً نمایان شد.

در سال ۱۹۰۷ م. / ۱۲۸۶ ش. یعنی پس از تشکیل مجلس، یک جریان ضد مشروطه به رهبری شیخ فضل‌الله نوری فعالیت خود را آغاز کرد که حرکتی سنتی، ضد پارلمانی و مدافع اسلام بود. سیصد روحانی تهرانی در اعتراض به اصول قانون اساسی و متمم آن که بر موارد برابری همه گروه‌های دینی و بسط و گسترش صلاحیت دادگاه‌های غیر شرعی صحه می‌نهاد، بست‌نشینی اختیار کردند (فوران، ۱۳۷۷: ۲۷۸).

به نوشته ارجمند، تعدادی از مجتهدان و روحانیان، یا اکثریتی از علمای متوسط و تراز اول در ۱۹۰۸ م. / ۱۲۸۷ ش. به اردوی نوری پیوستند و این‌ها به نوبه خود بخشی از بازاریان

را در حمایت از مشروطیت متزلزل کردند و زمینه را برای کودتای شاه فراهم ساختند (فوران، ۱۳۷۷: ۲۷۹).

۴-۶) اردوی ضد مشروطه

در طرف مقابل، یعنی اردوی ضد مشروطه، نخبگان حاکم و زمین داران بزرگ قرار داشتند. فوران (۱۳۷۷)، معتقد است بزرگ‌ترین متحدان دولت در انقلاب مشروطیت طبقات زمین دار و در کل «اعیان» کشور بودند. همچنین الغای تیولداری و واگذاری درآمد زمین در مجلس اول ۱۹۰۷ م. / ۱۲۸۶ ش.، کل طبقه زمیندار کشور را از مشروطیت دور ساخت (فوران، ۱۳۷۷: ۲۸۲).

در مورد زمین داران، این گروه از آغاز در برابر مشروطه موضع گرفت. همان‌طور که در بخش ساختار اقتصادی گفته شد، این گروه از نزدیکان دربار بودند و منافع بسیاری در ساختار استبدادی داشتند. مهم‌ترین منبع قدرت این گروه اقتصادی بود و شبکه روابط منسجم و گسترده‌ای نداشتند. این گروه در آستانه مشروطیت تبدیل به نخبه سیاسی شدند و در حمایت از دربار و استبداد کوشیدند.

نتیجه گیری

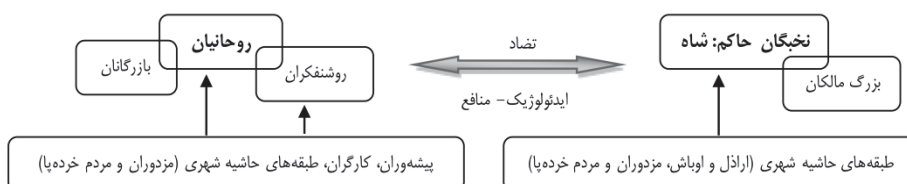
جدول ۲، ایدئولوژی، منابع قدرت و سازمان نخبگی گروه‌های پنج‌گانه را نشان می‌دهد.

جدول ۲: ایدئولوژی، منابع قدرت و سازمان نخبگی گروه‌های نخبه پنج‌گانه

سازمان نخبگی	منابع چهارگانه قدرت				ایدئولوژی	نخبگان پنج‌گانه
	سیاسی	نظامی	ایدئولوژی	اقتصادی		
شبکه روابط قوی درون گروهی و ارتباط قوی با غیرنخبگان	-	قابلیت بسیج مردمی	بسیار زیاد - توانایی بسیج مردم	تا حدودی - در حدی که استقلال داشته باشند	شیعی، اصولی، سنتی / ضلم‌ستیز / حفظ بیضه اسلام / مخالف استیلای کفار / ضدشاه	روحانیان
تا حدودی، بدون تشکل رسمی یا غیررسمی منسجم، ارتباط درون گروهی از طریق انجمن، روزنامه و نشست	-	-	زیاد - طرح مفاهیم جدید	-	ملی‌گرا / سکولار یا مذهبی / ترقی‌خواه / ضدامپریالیسم / ضدشاه / مشروطه‌خواه	روشنفکران
بدون تشکل رسمی یا غیررسمی منسجم - در سال‌های مشروطه انسجام به واسطه تعامل با روحانیان بیشتر شد	-	-	-	زیاد - ولی روزبه‌روز این قدرت کاسته می‌شد	اکثريت، پیروی از علمای شیعه / اندکی فرنگ‌رفته، پیروی از روشنفکران	تجارت و بازرگانان
شبکه ارتباطی ضعیف به واسطه پیروگرایی ناکارآمد و به صورت سلسله‌مراتبی	در آستانه مشروطه بسیار کم - حمایت کشور روس	در داخل نسبتاً زیاد، ولی در مواجهه با کشورهای خارجی بسیار ضعیف	-	بسیار زیاد - در نیمه دوم قرن ۱۹ این قدرت روزبه‌روز کاسته می‌شد	حکومت مطلقه و استبداد	نخبگان حاکم: شاه
شبکه ارتباطی ضعیف، بدون تشکل رسمی یا غیررسمی منسجم	-	بزرگ، مالکان ایلاتی تا حدودی دارا بودند؛ ولی مالکان غیرایلاتی فاقد آن بودند	-	بسیار زیاد	حامی استبداد و وابستگی به دربار	زمین‌داران بزرگ

با توجه به نحوه توزیع منابع (اقتصادی، سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک) در گروه‌های نخبه یادشده، دو جبهه کلی «مشروطه‌خواهی» به رهبری روحانیان و «ضدمشروطه» به رهبری نخبگان حاکم شکل گرفته بود. در مرحله نخست و قبل از تحقق مشروطه، روشنفکران با «ائتلاف» با روحانیان و بازرگانان جبهه مشروطه‌خواهی را شکل دادند. بیشتر بازرگانان بزرگ به لحاظ ایدئولوژیک به روحانیان نزدیک بودند و بین آنها وفاق ایدئولوژیک وجود داشت. بیشتر روشنفکران، ایدئولوژی کاملاً مخالف با روحانیان داشتند؛ با این حال «تضاد ایدئولوژیک» با نخبگان حاکم، باعث ائتلاف این سه گروه نخبه شد. روشنفکران هم با نخبگان حاکم و هم با روحانیان تضاد ایدئولوژیک داشتند؛ ولی تضاد با نخبگان حاکم در اولویت بود. در این مرحله منابع قدرت چهارگانه مشروطه-خواهان نسبت به نخبگان حاکم افزایش یافت.

زمین‌داران بزرگ که بیش از هر چیزی، با مشروطه‌خواهان تضاد منافع داشتند، تنها راه حفظ این منافع را همراهی با نخبگان حاکم می‌دیدند. با توجه به اینکه زمین‌داران بزرگ با نخبگان حاکم تضاد ایدئولوژیک نداشتند و حفظ منافعشان در گرو پیوستن به آنان بود، می‌توان گفت که رابطه بین زمین‌داران بزرگ با نخبگان حاکم بیشتر از نوع «توافق» و با گروه‌های مشروطه‌خواهی بیشتر از نوع «تضاد منافع» بود.



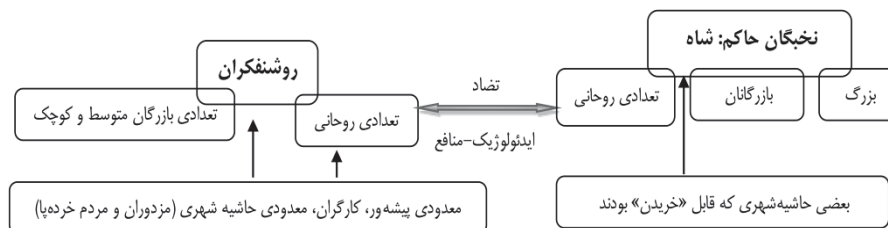
شکل ۷: صورت‌بندی نخبگان در جریان انقلاب مشروطه

تضادهای ایدئولوژیک درون دسته نخست پس از تحقق مشروطه، نمایان شد. دشمن مشترک (نخبگان حاکم) تضعیف و هدف برآورده شده بود؛ بنابراین تضاد ایدئولوژیک روشنفکران با روحانیان و بازرگانان نمایان شد؛ همین موضوع باعث از هم پاشیدن ائتلاف و کناره گرفتن برخی روحانیان از جبهه مشروطه‌خواهی یا پیوستن به جبهه ضدمشروطه شده و به قدرت گرفتن دوباره نخبگان حاکم منجر شد؛ بنابراین هرچند هر دو گروه روحانیان و

روشنفکران هدف اولیه مشترکی داشتند، ولی از دو جهان بینی کاملاً متفاوت و متناقض به آن می نگریستند.

با وجود تضاد ایدئولوژیک بین دو گروه، تا زمانی که حکومت استبدادی قاجار پیش رو بود و مبارزه برای استقرار نظام پارلمانی ادامه داشت، روحانیون مشروطه خواه و روشنفکران در جبهه متحدی بودند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۱۲۶)؛ اما پس از تحقق مشروطه و برپایی مجلس اول، به خصوص در جریان متمم قانون اساسی، تناقضها آشکار شد. نخبگان حاکم از این فضای دوقطبی مشروطه - مشروعه بهره بردند و مجلس را به توپ بستند (کسروی، ۱۳۶۳: ۳۴۵).

با تشکیل مجلس دوم، کشمکشها بیشتر شد؛ زیرا با علنی شدن اختلافات و تضادهای عمیق روشنفکران و روحانیان و همچنین ورود عناصر ایلی و بزرگ مالکان، تضاد منافع و ایدئولوژیک گسترش یافت و در نتیجه جناح محافظه کار قوت گرفت.



شکل ۸: صورت بندی نخبگان پس از مشروطه: مجلس اول و دوم

بنابراین تضاد منافع و ایدئولوژی با نخبگان حاکم که به ائتلاف مشروطه خواهان منجر شده بود، در مرحله بعد و پس از تضعیف و عقب نشینی نخبگان حاکم و به خطر افتادن منافع برخی گروه‌ها، نتوانست به حیات خود ادامه دهد. این تضادها تا زمان اشغال ایران توسط روس و انگلیس، ادامه داشت.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*. ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی و لیلایی، تهران: نی.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲)، مشروطه ایرانی، تهران، اختران (چاپ هفتم، ۱۳۸۵)
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)، *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: قومس
- آقاری، ژانت (۱۳۸۵)، *انقلاب مشروطه ایران، ۱۹۰۶-۱۹۱۱-۱۲۹۰-۱۲۸۵*، ترجمه رضا رضایی، چاپ سوم، تهران، نشر بیستون
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *گذار به دموکراسی*، تهران، نشر نگاه معاصر
- ترنر، جانانان. اچ (۱۳۹۳) *نظریه‌های نوین جامعه‌شناختی*، ترجمه ع. مقدس و م. سروش، تهران: جامعه‌شناسان.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۵)، *جامعه‌شناسی نظم*، تهران، نشر نی
- چلبی، مسعود (۱۳۹۳)، *تحلیل نظری و تطبیقی در جامعه‌شناسی*، تهران، نشر نی
- عبداللهیان، حمید (۱۳۹۲) *مفهوم‌پردازی واقعیت در جامعه‌شناسی تاریخی: نظام ارباب غایب در ایران*، ترجمه غلام‌رضا جمشیدیها و علی‌رضا صادقی تهران: جامعه‌شناسان.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۹) *تاریخ اقتصادی ایران*. ترجمه، ی. آژند، تهران: گستره.
- فریدون آدمیت (۱۹۸۵)، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت*، جلد اول، چاپ دوم، سوئد: کانون کتاب ایران
- فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چاپ پنجم، ۱۳۸۵، تهران، خدمات فرهنگی رسا
- کدی، نیکی (۱۳۸۱)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان*، ترجمه م. حقیقت‌طلب، تهران: ققنوس.
- کرمانی، ناظم الاسلام (۱۳۷۱)، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ج ۳ در یک مجلد، چاپ هفتم (۱۳۸۴)، تهران، امیرکبیر
- کسروی، احمد (۱۳۶۳)، *تاریخ مشروطه ایران*، چاپ شانزدهم، تهران، امیرکبیر
- الگار، حامد (۱۳۸۴)، «نیروهای مذهبی در ایران در سده‌های ۱۸ و ۱۹ م» در *تاریخ ایران دوره پهلوی*: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی (دفتر دوم از جلد هفتم از مجموعه تاریخ ایران کمبریج)، آوری پیتر و همکاران، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، چاپ دوم (۱۳۹۰)، صص ۲۷۶-۳۰۵، تهران، جامی
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵)، *سامان سیاسی در جوامع دست‌خوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱)، *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ هجدهم، تهران، نشر مرکز

- Aligica Dragos Paul and Vlad Tarko (2012), "State capitalism and the rent-seeking conjecture", *Const Polit Econ* 23:357-379.
- BERNARDI FABRIZIO. Et.al (2011), *The Sociology of Social Structure, in SOCIAL AGGREGATIONS*, 21 Century sociology, SAGE Publications. pp: 162-170.
- Hartmann Douglas and Joseph Gerteis (2005): "*Dealing with Diversity: Mapping Multiculturalism in Sociological Terms*", *Sociological Theory*, 23:2
- Kailitz Steffen (2013): Classifying political regimes revisited: legitimation and durability, *Democratization*, 20:1, 39-60
- Lachmann, Richard (2000), *Capitalists in Spite of Themselves: Elite Conflict and Economic Transitions in Early Modern Europe*, New York, Oxford University Press
- Lin, N. (2001), *Social capital: A theory of social structure and action*. Cambridge: Cambridge University Press
- Lindholm, C. (1994). *Where Only One Is Free: The Roots of 'Oriental Despotism' in the Middle East*. Boston.
- Mann, M. (2012). *The sources of social power: Global empires and revolution, 1890-1945* (Vol. 3). New York: Cambridge University Press
- Nooruddin, Irfan (2011), *Coalition Politics and Economic Development*, New York, Cambridge university press
- see, H. (2004). *Economic and Social Conditions in France*. (E. H. Zeydel, Trans.) Paris: Batoche Books.
- Skaaning, Svend-Erik (2006), *Political Regimes and Their Changes: A Conceptual Framework*, Center on Democracy, Development, and The Rule of Law
- Turner, Jonathan H. (2010), *Theoretical Principles of Sociology, Volume 1, Macrodynamics*, Springer New York Dordrecht Heidelberg London
- Van den Bosch, Jeroen (2013), *Political regime Theory: Identifying and Defining Three Archetypes*, *The Copernicus Journal of Political Studies*, No. 2 (4).
- Zonis, marvin (1971), *the political elite of iran*. Princeton. Newjersey: Princeton university press.